

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

محل اشکال در روایات (بحث دلّالی) روایت دوم

حدیث دومی که در قسمت روایات به قاعده‌ی میسور استدلال می‌شود این حدیث معروف «المیسور لا یسقط بالمعسور» است حدیثی است که منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و قبلاً عرض کردم که این سه تا حدیث در کتب روایی ما نیامده الا در عوالی اللئالی، اما در کتب اهل سنت در مصادر اهل سنت این حدیث ذکر شده و ما بحث سندی را مفصل قبلاً مطرح کردیم و فقط باید به بحث دلّالی بپردازیم که آیا این روایت می‌شود برای مدعا و استدلال کرد، مدعا یک بخش عمده‌اش این است که اگر یک مرکبی بعضی از اجزاء یا شرایطش متعذر شد و بقیه‌ی الاجزاءش میسور باشد ما می‌توانیم به این روایت تمسک کنیم که این میسور به وسیله‌ی تعذر بعضی الاجزاء لا یسقط و حکمش باقی است یا اینکه نمی‌شود به این روایت استدلال کرد.

پس حالا ببینید قبل از مناقشه بیان اجمالی استدلال این است، روایت می‌گوید اگر یک چیزی معسور شد، اگر یک مرکبی معسور شد به سبب تعسر این مرکب میسور ساقط نمی‌شود و میسور بر حکم خودش باقی است اگر یک مرکب واجبی داریم که اجزاء واجبی دارد این اجزاء آن زمانی که جزء دیگر هم ممکن بود این اجزاء واجب بود، حالا که آن جزء دیگر ممکن نیست و فقط خود این بقیه‌ی الاجزاء میسور است روایت می‌گوید المیسور لا یسقط بالمعسور، این بیان اجمالی استدلال به این روایت شریف است.

کلام مرحوم نراقی در بحث

مرحوم شیخ که استدلال به هر سه روایت را تمام می‌دانند اینجا می‌فرمایند برخی در استدلال به این روایت مناقشه کرده‌اند. فاضل نراقی در کتاب عوائد اشکال کرده که مرحوم شیخ مناقشه‌ی ایشان را در رسائل به عنوان قیل نقل کردند ولی نمی‌فرمایند که قائلش نراقی است حالا شاید دیگری همین اشکال را کرده باشد ولی قبل از مرحوم شیخ در کتاب عوائد این اشکال مطرح شده.

فاضل نراقی می‌گوید این روایت اصلاً ارتباطی به مسئله‌ی مرکب و اینکه اذا تعذر بعضی الاجزاء یجب الاتیان بالباقی ندارد، اصلاً این روایت ارتباطی به مسئله‌ی کل و جزء ندارد، این روایت فقط در مورد کلی و فرد است. حالا به چه بیان؟ می‌گوید این باء در بالمعسور باء سببیت است المیسور لا یسقط بالمعسور باء سببیت است این یک نکته.

نکته‌ی دوم اینکه میسور آن فعل خارجی مکلف است، معسور هم آن عدم فعل خارجی مکلف است، به چه چیز میسور می‌گوئیم؟ آنچه مکلف در عالم خارج انجام می‌دهد و می‌آورد، نراقی می‌فرماید اسناد سقوط و عدم سقوط به میسور درست نیست برای اینکه فعل مکلف نمی‌شود بگوید سبب برای سقوط یا عدم سقوط است، لذا ایشان می‌گویند ما باید در اینجا کلمه‌ی حکم در تقدیر

بگیریم، المیسور لا یسقط بالمعسور باید بگوئیم الحکم الثابت للمیسور لا یسقط بالحکم الثابت للمعسور. بآه سببیت است، معسور خواه سبب باشد این یک، میسور و معسور در عالم خارج مربوط به فعل مکلف است، فعل نمی‌تواند موجب سقوط بشود، نه می‌تواند موجب عدم سقوط بشود.

بعبارة أُخری نراقی می‌فرماید در این روایت یک کلمه‌ی لا یسقط داریم به عنوان محمول روایت است، این اسناد به میسور داده شده ولی این اسناد علی غیر ما هو له است، این لا یسقط به خود میسور نمی‌شود اسناد داده شود چون میسور فعل مکلف است و فعل مکلف هم نقشی در سقوط و عدم سقوط ندارد، اصلاً این تعبیر غلط است بگوئیم این فعل المكلف ساقط است، یا ساقط نیست.

آن اسناد را دقت کنید می‌گوئیم این میسور ساقط نمی‌شود، می‌گوئیم فعل ساقط نمی‌شود یعنی چه؟ یک بحثی آقایان دارند در بحث امتثال می‌گویند فعل مسقط امر است که آن حرف دیگری است اما اینجا بحث اسقاط نیست بلکه بحث سقوط است، آنچه محمول در روایت است و به عنوان محمول قرار گرفته لا یسقط است. المیسور لا یسقط بالمعسور و لا یسقط نیست!

پس می‌گوئیم این میسور ساقط نمی‌شود، میسور را که مکلف می‌آورد و در فعل خارجی ساقط شدن یا نشدن در آن معنا ندارد. لذا ایشان می‌گویند اسنادش به خود میسور درست نیست حالا که اسنادش به میسور درست نیست یجب التقدير باید یک تقدیری بگیریم، تقدیر چه می‌شود؟ الحکم الثابت للمیسور لا یسقط بالحکم الثابت للمعسور.

می‌گوئیم جناب نراقی حالا تقدیر گرفتید مگر با تقدیر نمی‌توانیم برای مدعا به روایت استدلال کنیم؟ می‌فرمایند بله، شما وقتی می‌گوئید الحکم الثابت للمیسور یعنی حکمی که برای میسور ثابت است با قطع نظر از حکمی که برای معسور ثابت است، یعنی این روایت می‌گوید اگر برای میسور با قطع نظر از حکم ثابت در معسور برای میسور حکمی ثابت شد به وسیله‌ی سقوط حکم ثابت در معسور این حکم ثابت در میسور ساقط نمی‌شود! نراقی می‌فرماید ما باید حکم در تقدیر بگیریم علتش را هم گفتیم، حالا که حکم در تقدیر گرفتیم روایت به این معناست که اگر برای میسور با قطع نظر از حکم ثابت در معسور برای میسور که حکمش ثابت بود چنان که حکم ثابت در معسور ساقط شد حکم ثابت در میسور ساقط نمیشود!

نتیجه این می‌شود که این روایت فقط در طبیعی و افراد معنا دارد، در طبیعی و افراد می‌گوئیم وقتی مولا فرمود اکرم کل عالم اینجا می‌گوئیم اینجا افراد دارد و عموم استغراقی است عالم در نجف و عالم در فلان کشور برای متعذر است اکرامش، می‌گوئیم آن یک حکم ثابت برای خود اوست، اما این حکمی که الآن برای این میسور هست و عالم موجود در قم، این خودش یک حکم مستقلاً دارد. این حکم ثابت برای اکرام عالم در قم که میسور است به وسیله‌ی و به سبب آن ثبوت حکم ثابت برای آن عالم در نجف که متعذر شده ثابت نمی‌شود. اگر ما حکم را در تقدیر گرفتیم اینطور می‌شود، روایت منحصر می‌شود به طبیعی و افراد.

سؤال بفرمائید چرا اگر ما حکم را در تقدیر گرفتیم این روایت دلالت بر مرکب و اجزاء ندارد؟ می‌فرمایند اجزاء در ضمن کل دارای حکم‌اند، خودشان با قطع نظر از کل حکمی ندارند ما می‌گوئیم اجزاء دارای یک وجوب ضمنی است، دارای یک وجوب مقدمی است، خودشان در پرتو وجوب مرکب حکم پیدا می‌کنند، در حالی که روایت می‌فرماید اگر برای میسور با قطع نظر از حکم معسور حکمی بود، اینجا فرض ما این است که بقية الاجزاء با قطع نظر از مرکب حکمی ندارند.

به عبارت ساده‌تر روایت می‌گوید اگر میسور خودش حکم مستقل دارد اینجا اگر حکم در معسور ساقط شد این حکم مستقل در میسور ساقط نمی‌شود در حالی که در ما نحن فیه و در محل ادعا اجزاء خودش حکمی ندارد، وجوبی دارد که وجوب ضمنی است، قیام، قعود، رکوع، سجده، حالا فرض کردیم سوره متعذر است، بقية الاجزاءش وجوب ضمنی دارد حالا که کل مرتفع شده وجوبش، از ارتفاع الكل ارتفاع وجوب الاجزاء، از بین می‌رود و دیگر میسور در اینجا حکمی ندارد در حالی که روایت

می‌گوید اگر میسور یک حکمی با قطع نظر از معسور برایش ثابت باشد با ثبوت حکم معسور حکم میسور ثابت نمی‌شود. پس روایت را نراقی آمده یک کلمه‌ی حکم درونش تقدیر گرفته و علتش را هم بیان کرده، می‌گوید اگر ما حکم را در تقدیر بگیریم این روایت دیگر به درد مدعا نمی‌خورد و فقط راجع به کلی و فرد هست، می‌گوید اگر اکرم العلماء صد تا فرد دارد که به تعداد افراد انحلال به احکام پیدا می‌کند.

این تعبیر را مرحوم شیخ در رسائل در توضیح فرمایش مرحوم نراقی دارد، می‌گوید اگر یک احکام مستقله‌ای را یجمعها دلیل واحد، یک دلیل جمع می‌کند و مولا به جای اینکه بگوید اکرم زیداً العالم، اکرم بکر العالم، به جای اینکه تک تک اینها را بگوید می‌گوید اکرم العلماء چون ملاک واحد است، ملاک یکی است ولی اینجا دلیل واحد آمده احکام مستقله‌ای را در خودش جمع کرده، حالا می‌گوئیم اکرام بکر متعذر است چون آن طرف دنیاست، روایت می‌گوید حالا اگر اکرام بکر متعذر است، اکرام عمرو که خودش با قطع نظر از اکرام بکر دارای حکم است ثابت نمی‌شود! باید این آورده شود.

فعلاً نراقی می‌گوید اگر ما کلمه‌ی حکم را در تقدیر نگیریم روایت اصلاً معنا ندارد، المیسور لا یسقط، کلمه لا یسقط را به لفظ به خود میسور نمی‌توانیم اسناد بدهیم نمی‌تواند بر خود میسور حمل شود چون میسور فعل خارجی مکلف است و در فعل خارجی سقوط و عدم سقوط معنا ندارد، ممکن است اسقاط معنا داشته باشد ولی سقوط معنا ندارد، فعل خارجی مکلف مسقط امر مولا هست اما سقوط یعنی چه؟ لا یسقط و نمی‌گوید لا یسقط. هر فردی که حکمی دارد و معسور است موجب سقوط آن حکمی که در میسور هست نمی‌شود اما مرکب و جزء چطور؟

چون این نکته در کلام خود نراقی است اما شیخ که اشکال را نقل می‌کند این نکته‌اش را نیاورده و دیگران هم که آمدند مثل منتقی و ... از شیخ گرفتند هم این نکته را نیاوردند در حالی که این نکته‌ی اصلی کلام نراقی است، نراقی می‌گوید روایت در جایی است که میسور دارای یک حکمی با قطع نظر از حکم معسور باشد. خود میسور مع قطع النظر عن المعسور حکم داشته باشد بعد می‌گوید در کل و جزء آیا اجزاء با قطع نظر از کل خودشان دارای حکم‌اند؟ نه، برای اینکه این اجزاء اگر یک حکمی دارند یک وجوب ضمنی ناشی از کل است این خلاصه‌ی اشکال نراقی.

مرحوم شیخ می‌گوید اینها یجمعها دلیل واحد و به ملاک واحد است، بعد لعل یک متوهمی بگوید حالا که آن حکم در معسور ساقط شد در میسورش هم ساقط بشود چون به ملاک واحد است چون به دلیل واحد است! اینطوری که ادله‌ی متعدد است به فرمایش شما حالا اگر برای کسی نماز معسور است این توهم می‌کند که این روزه را ساقط می‌شود یا نه؟

اصلاً توهم نمی‌کند، ولی در احکام مستقله‌ای که یجمعها دلیل واحد جا و مجال برای این توهم وجود دارد می‌گوئیم به ملاک واحد است و حالا که به ملاک واحد است پس حالا آن حکمی که برای معسور ساقط است برای میسور هم ساقط باشد، مثل اینکه فرض کنیم یک پدری یک حکمی را برای اولادش بیان می‌کند یکی از بچه‌ها می‌گوید چون او انجام نمی‌دهد من هم انجام نمی‌دهم و لذا روایت می‌گوید نه، المیسور لا یسقط بالمعسور^[1].

کلام مرحوم شیخ در رد کلام مرحوم نراقی (اشکال اول)

مرحوم شیخ (اعلی الله مقامه الشریف) دو جواب از نراقی دادند، جواب اول اینکه شیخ می‌فرماید ما تقدیر نمی‌گیریم و روایت را هم خوب معنا می‌کنیم اینکه شما فکر کردید که اگر تقدیر نگیریم این روایت معنای صحیحی ندارد نه، ما روایت را بدون اینکه کلمه‌ی حکم را در تقدیر بگیریم برای شما معنا می‌کنیم و ظهورش را هم حفظ می‌کنیم، شیخ می‌فرماید ظاهر روایت این است که لا یسقط به خود میسور اسناد داده شده. همین ظهور را هم برای شما حفظ می‌کنیم، به چه بیان؟ حالا اینجا خود مرحوم شیخ یک بیانی دارد که عرض می‌کنیم و صاحب کتاب منتقی همین بیان شیخ را می‌خواهند ذکر کنند ولی به یک عبارت دیگری می‌گویند

که به نظر من نزدیک به مطلب شیخ نیست.

مرحوم شیخ می‌فرماید جواب اول این است که «إن عدم السقوط محمولٌ على نفس الميسور لا على حكمه فالمراد به عدم ثبوت فعل الميسور بسبب المعسور» مراد این است که فعل میسور به سبب معسور ساقط نمی‌شود، باز می‌فرمایند «یعنی أن الفعل الميسور إذا لم يسقط عند عدم تعسر الشيء فلا يسقط سبب تعسره»، فعلی که میسور است، همین فعل خارجی که میسور است اگر آن جزئی که الآن متعذر شده متعذر نباشد، عند عدم تعذر شیء چطور این فعل ساقط نیست؟ حالا که آن جزء هم تعذر پیدا کرده ساقط نیست.

باز خود شیخ هم متوجه بوده که همه اینها مجمل است و باید بعبارة أخرى بیاورد، می‌فرماید «و بعبارة أخرى ما وجب عند التمكن من شيء آخر فلا يسقط عند تعذر»، می‌فرماید آنچه که عند التمكن واجب است عند التعذر هم واجب است، می‌گوئیم وقتی ما تمکن از سوره داریم، قیام واجب است، قرائت واجب است، رکوع واجب است، همه‌ی اینها واجب است حالا که یک جزئی تعذر پیدا کرد این ما وجب به همان عنوان خودش باقی است الميسور یعنی ما هو واجب عند التمكن من الشيء بعد از تعذر همان شیء هم آن واجب به قوت خودش باقی است.

حالا به عبارت دیگر باز تکمیل کنیم کلام شیخ را تا توضیح بدهم، می‌فرمایند و بعبارة أخرى ما وجب عند التمكن من شيء آخر می‌گوئیم قیام و قعود و ... که وقتی شما سوره را تمکن داشتید اینها هم واجب بود میسور یعنی همین‌ها، عند التعذر هم واجب بود «و هذا الكلام إنما يقال في مقام يكون ارتباط وجوب الشيء بالتمكن من ذلك الشيء الآخر محققاً ثابتاً من دليله، كما في الامر بالكل أو متوهم كما في الأمر بما له عموم افرادي»، شیخ می‌فرماید اینطوری هم که ما معنا می‌کنیم هم در مورد مرکب و اجزاء معنا دارد و هم در مورد کلی و فرد معنا دارد، می‌فرمایند جایی که وجوب یک واجبی ارتباط داشته باشد «في مقام يكون ارتباط وجود الشيء بالتمكن من ذلك الشيء الآخر محققاً ثابتاً للدليله»، می‌گوئیم آن زمانی که سوره واجب بود شما قیام و قعود را که گفتید واجب است از چه استفاده می‌کردید؟ از همان دلیل اقيموا الصلاة استفاده می‌کردید، حالا هم که سوره متعذر است این قیام و قعود به قوت خودش باقی می‌ماند، اینها واجب است.

شیخ می‌فرماید این روایت را باید اینطوری معنا کنیم در حقیقت می‌گوید کلمه‌ی حکم را کنار بگذارید، نگوئیم الحكم الثابت للميسور تا شما ببانید نتیجه‌ی خودتان را بگیرید، می‌گوئیم الميسور، یعنی ما هو واجب و میسور، کاری به حکمش نداریم مثل اینکه شما در واجب معلق می‌گوئید یک حکم داریم و یک واجب، یک وجوب داریم یک واجب، وجوب را کنار می‌گذاریم، ما هو واجب شیخ خیلی عرفی می‌کند مسئله را، می‌گوید آن وقتی که سوره متعذر نبود چه چیز واجب بود؟ از اول تا آخر نماز، حالا هم که سوره متعذر است همان‌ها بقیه‌اش واجب است. میسور یعنی ما هو واجب فی فرض التمكن من الشيء واجب فی فرض التعذر من الشيء.

بعد خود شیخ می‌گوید اگر کسی بگوید این چطور حرف زدنی هست و برای چه در مقام چه چیز آدم باید اینطوری حرف بزند؟ می‌گوید در دو جا زمینه‌ی برای چنین کلامی وجود دارد، یکی جایی است که بگوئیم این مقداری که عند التمكن من السورة می‌گوئیم واجب است این وجوبش و حکمش ثابت محقق من دلیل المعسور من دلیل الكل، اینجا وقتی رسائل را می‌بینید نگوئید جناب شیخ شما هم که رفتید در حکم، قرار است وقتی می‌خواهیم جواب نراقی را بدهیم بحث از حکم نکنیم، شیخ مسئله را اول تمام کرد و می‌گوید روایت می‌گوید ما هو واجب عند الامكان من السورة واجب عند التعذر السورة، تمام! این یعنی میسور خارجی، کاری به حکمش ندارد.

منتهی برای تبیین این، که می‌گوئیم این گونه کلام کجا باید مطرح شود، می‌گوید جایی است که حکم این ما هو واجب مرتبط به کل باشد کما فی الكل و الجزء، این یک. حکم ما هو واجب ثابت محقق من دلیل الكل، این یک. یا حکم ما هو واجب متوهم من

بقية الافراد، كما في الكلى و الافراد مى فرمايد در چنين جاى شارع يا متكلم مى گويد الميسور لا يسقط بالمعسور.

لذا شيخ اينطورى معنا كردند، كلمه حكم هم نيازى به تقدير ندارد، ظهور روايت هم مى فرمايد حفظ مى كنيم لا يسقط را به خود اين ميسور اسناد مى دهيم و مى گوئيم ما هو واجب لا يسقط به آنچه كه متعذر شده، همانطورى كه در فرضى كه ممكن بود ثابت بود در فرضى كه متعذر هم هست ساقط نمى شود اين جواب اولى است كه مرحوم شيخ دادند^[2].

عرض كردم صاحب منتقى عليه الرحمة اين عبارت را مى گويد و مى فرمايد «بأن يراد من عدم سقوطه بقاءه في العهده و في عالم التشريع و الجهل فإنه وظيفة الشارع فيدل على تعلق الامر به بقاء ولو كان امراً آخر غير الاول إذ تعدد الامر لا يغير ثبوت المتعلق في العهده» به نظر من اين تفسير و اين بيان يك مقدارى دور از عبارت شيخ است، عبارت شيخ همان معنائى را دارد كه ما عرض كرديم^[3].

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ فرائد الأصول، ج2، ص: 391؛ و أمّا الثانية، فلما قيل: من أنّ معناه أنّ الحكم الثابت للميسور لا يسقط بسبب سقوط المعسور، و لا كلام في ذلك؛ لأنّ سقوط حكم شيء لا يوجب بنفسه سقوط الحكم الثابت للآخر. فتحمل الرواية على دفع توهم السقوط في الأحكام المستقلة التي يجمعها دليل واحد، كما في «أكرم العلماء».

عوائد الأيام في بيان قواعد الأحكام، ص: 265؛ أمّا الثاني: فظاهر، لأن لفظة الباء في قوله: «بالمعسور» سببية، و معنى الحديث: أن الحكم الثابت للميسور لا يسقط بسبب سقوط المعسور، و لا كلام في ذلك، فإنه لا شك في أن سقوط حكم لشيء لا يوجب بنفسه سقوط الحكم الثابت لآخر، فهذا الحديث لا يدل إلّا على عدم سقوط الحكم الثابت، لا على ثبوت حكم للميسور. فاللازم في كل ميسور أن يتكلم في ثبوت الحكم له، مع قطع النظر عن ذلك الحديث، فإن كان ثابتاً يحكم بثبوته له، و إلّا فلا، فيلزمه أن الميسور الذي هو مأثور به بنفسه لا يسقط بالمأثور به الذي هو معسور، و هو كذلك. و أمّا إجزاء الواجب المركب فليست واجبة إلّا حال كونها أجزءاً، و بعد تعسّر الكل تصير الأجزاء من هذه الحيثية أيضاً متعسّرة. و أمّا مع قطع النظر عن الحيثية، فلا يثبت لها الوجوب أصلاً، حتى لا يسقط بمعسورية الكل.

[2] □ فرائد الأصول، ج2، ص: 391 و 392؛ و فيه: أولاً: أنّ عدم السقوط محمول على نفس الميسور لا على حكمه، فالمراد به عدم سقوط الفعل الميسور بسبب سقوط المعسور يعني: أنّ الفعل الميسور إذا لم يسقط عند عدم تعسّر شيء فلا يسقط بسبب تعسّره. و بعبارة اخرى: ما وجب عند التمكن من شيء آخر فلا يسقط عند تعذّره. و هذا الكلام إنّما يقال في مقام يكون ارتباط وجوب الشيء بالتمكن من ذلك الشيء الآخر محققاً ثابتاً من دليله كما في الأمر بالكلّ، أو متوهماً كما في الأمر بما له عموم أفرادى.

[3] □ منتقى الأصول، ج5، ص: 292؛ و الجواب عن هذه المناقشة بما ذكره الشيخ رحمه الله: أولاً: من إمكان التحفظ على اسناد السقوط إلى الميسور نفسه بلا حاجة إلى تقدير الحكم، بان يراد من عدم سقوطه بقاءه في العهده و في عالم التشريع و الجعل، فانه وظيفة الشارع، فيدل على تعلق الأمر به بقاء، و لو كان أمراً آخر غير الأول، إذ تعدد الأمر لا يغير ثبوت المتعلق في العهده و يصدق معه بقاء المتعلق في العهده حقيقة. و عليه، فتكون الرواية شاملة للمركب إذا تعذر بعض اجزائه.